



جهانگیر جهانیگیری  
استاد یار جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی دانشگاه شیراز

## چراهای توسعه نیافتگی

توسعه نیافتگی در آغاز دوره امپراطور میچی محسوب می‌شد، شیوه‌ای که برخی کشورهای توسعه نیافته، پیش از جنگ جهانی دوم یا حتی در سال‌های دهه ۵۰، از آن طریق پیشرفت کرده‌اند، در نگاه اول مدارکی را به سود این تئوریه می‌دهند. با وجود این، سه ایراد بر این نظریه وارد است:

۱- حتی در میان کشورهایی با رشد قابل توجه، دلایل پیشرفت بسیار متنوع است. بنابراین تأکید بر یک شیوه از تکامل خطی نمی‌تواند این تنوع را توجیه کند.

۲- اغلب کشورهایی که حرکت آنها به تأخیر افتاده است، دارای جمعیتی کافی و نسبتاً متنوع هستند. از این‌رو این سؤال پیش می‌آید که موانع توسعه آنها چیست؟

۳- هم‌چنین یک مدرک نظری واضح که الهام‌بخش بدبینی بروش (P. Bairoch) است: امروزه شتاب

توسعه نیافتگی را به عنوان یک وضعیت اقتصادی - اجتماعی کلی پیش از انقلاب صنعتی در نظر می‌گیرند، تفاوت‌های کنونی میان کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته را نتیجه تفاوت مراحل تاریخی می‌دانند. این دیدگاه معتقد است که برای دستیابی به توسعه نیافتگی می‌بایستی بر علل تأخیر که در بیشتر موارد از طریق عبارات اقتصادی تا حدی تقلیل‌گرا مورد تحلیل قرار گرفته است، تأثیر گذاشت. این نظریه تأثیر زیادی بر سیاست کمک به توسعه در سال‌های دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی که تصور می‌شد تسریع در فرآیند سرمایه‌گذاری می‌بایستی برای به جریان انداختن آن کافی باشد، اعمال کرده است. اما پرسش این است که آیا طرح عمومی ارائه شده توسط روستو (W. Rostow)، امروزه قابل اعمال به کشورهای در حال توسعه می‌باشد یا خیر؟ به غیر از مورد ژاپن که کشوری تقریباً

نظریه‌های مربوط به توسعه نیافتگی، در واقع از جنگ دوم جهانی است که تنوع و گسترش میان توجیهی می‌یابند. هرچند متفکران بیسیستی چون رزالوکزامبورگ (R. Luxembour) پیش از این نظریه امپریالیسم را طرح کرده‌اند، اما مطالعه تبیینی پدید و مکانیسم‌های توسعه نیافتگی، تنها پس از جنگ جهانی دوم است. بیسپ و توسعه می‌یابد. علی‌رغم خطرات تنبیس و نظریه پردازی‌های ساده‌اندیشانه که بسیاری از پیش‌داوری‌ها بوده است، این کثرت با موجب برانگیختن مجادله‌هایی شده که آن، بررسی‌هایی است که دستیابی به حقیقت به تدریج ممکن می‌سازد. به طور کلی، راه‌های عمده در مورد دلایل توسعه نیافتگی، از برارند:

ایده فاصله زمانی: آنهایی که

تحول تکنیکی - اقتصادی، عقب مانده‌ها را جریمه می‌کند.

ب) تبیین بر اساس علل درونی: این دیدگاه بر علل درونی توسعه نیافتگی تأکید می‌ورزد. در اینجا به صورتی اجمالی، عمده علل مطرح شده بر اساس این نظریه را ارائه می‌دهیم.

کاستی‌های طبیعی: نخستین تبیین‌های توسعه نیافتگی در مورد پاره‌ای از کشورها بیشتر جبرگرا بوده است. به عبارتی، این دیدگاه بر کاستی‌های طبیعی که در کشورهای جهان سوم که اغلب به عنوان مجموعه‌ای از سرزمین‌های حاره‌ای و خشک تصور شده‌اند، تأکید می‌ورزد. این درست است که بخش عظیمی از صحراها در این کشورها قرار دارد، اما استثنای متعدد نشان می‌دهند که موانع پدید آمده به وسیله طبیعت، به ندرت خصلت مطلق دارند.

به عقیده گورو (P. Gourou)، ویژگی‌های بارز هر تمدنی، در شیوه‌ای است که آن تمدن در مقابل طبیعت پیش می‌گیرد. طبیعتاً، مفهوم تمدن را نمی‌بایست با مفهوم نژادی (تمام نژادهای کنونی از آمیزش کم و بیش پیچیده نژادی ناشی می‌شوند)، اشتباه گرفت. بنابراین نمی‌توان تفاوت‌های محیط طبیعی را عامل توسعه نیافتگی دانست. بدین خاطر، در تفسیر روابط متقابل انسان و طبیعت می‌بایستی جانب احتیاط را حفظ کرد.

با وجود این انسان توانایی آن را ندارد که هر چه خواست با طبیعت انجام دهد. شیوه‌ها و تکنیک‌های استفاده شده در برخورد با موانع طبیعی، عمراً موجب به هم ریختن توازن موجود در طبیعت گردیده است. اگر فاجعه‌ها بسیار نادر هستند، اما آسیب‌ها و خرابی‌های محیطی کم نیستند و می‌توانند در درازمدت، پیامدهای وخیمی همانند فاجعه‌ای بزرگ به دنبال داشته باشند. دیالکتیک کنترل و حفاظت از محیط طبیعی، یکی از قوانین توسعه است.

در این زمینه، تفکر دیگری که بر ایده علم‌گرای رایج در قرن گذشته مبتنی است، بر برتری اقلیمی مناطق معتدل تأکید می‌ورزد. به ایده توسعه بر اساس منابع طبیعی که معتقد است کمبود آن مانع پیشرفت اقتصادی می‌شود، بیش از دیگر ایده‌ها پرداخته شده است. اما واقعیت‌ها نشان می‌دهند که استعدادهای قابل بهره‌برداری، بیش از امتیازات طبیعی در روند توسعه نقش دارند.

هم چنین جبرگرایی قومی، ایده‌ای که بر اساس آن توسعه نیافتگی، سهم اجتناب‌ناپذیر جمعیت‌هایی است که به طور موروثی برای پیشرفت اقتصادی بی‌استعداد هستند، علی‌رغم ساده‌گرایی بارز آن، هنوز کاملاً محو نگردیده است. تأثیرات رشد جمعیتی: رشد شتابان جمعیت، الهام‌بخش نظریه‌های گوناگونی بوده است که در اینجا دلایل هر یک را به صورتی اجمالی ارائه و

سپس واکنش‌های مهم در این زمینه را مطرح خواهیم کرد:

دلایل بیروان نظریه مالتوس: رشد شتابان جمعیت در کشورهای جهان سوم به ویژه در سال‌های دهه ۶۰، موجب دوباره مطرح شدن دیدگاه‌های مالتوس گردید. مالتوس در اثر خود «رساله‌ای در مورد اصل جمعیت»، بر قدرت فزاینده جمعیت در نگاهداشتن بشر در سطح معیشت تأکید می‌ورزد. به عقیده مالتوس، افزایش جمعیت بر اساس تضاد هندسی است، در حالی که منابع معیشتی، طبق تضاد عددی افزایش می‌یابند. به خاطر این عدم تعادل، بشریت امکان

### ویژگی‌های بارز هر تمدنی، در شیوه‌ای است که آن تمدن در مقابل طبیعت پیش می‌گیرد.

بهبازی سرنوشت خود را ندارد. اما تجربه ثابت کرده است که ترس از قحطی که مالتوس آن را به صورت نظری در آورده است، پایه و اساس استواری ندارد. مسأله‌ای که باقی می‌ماند، مسأله آهنگ رشد است که در یک مدت نسبتاً طولانی، خود را حفظ می‌کند. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که زمان ثابت ماندن رشد جمعیتی، حدود صد سال است. در هر حال رشد جمعیتی جهان سوم که بسیار بالاتر از حداکثر میزان آن در اروپا است، به ویژه به دو صورت ایجاد مشکل می‌کند: نخست با تحمیل کردن سهم بسیار ناچیز پس‌انداز ملی به سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی نسبتاً زیاد (آموزش و بهداشت)، حتی اگر پاسخگوی نیازها نباشد و بالعکس، سرمایه‌گذاری‌های تولیدی بسیار اندک. دوم با پدید آوردن نیاز سالانه به مشاغل جدید به میزان زیاد که حتی یک اقتصاد در حال پیشرفت نیز قادر به ایجاد آن نیست.

از سوی دیگر، دلایل مخالفان نظریه مالتوس بیشتر بر مشاهده تا استدلال متکی است. واقعیت، انعطاف‌پذیری غیرقابل تردید اقدامات بشری را نشان می‌دهد. با افزایش جمعیت و نیازهای معیشتی آن، قابلیت تولید و نیروی کار با توجه به رشد پرشتاب تکنولوژی، افزایش می‌یابد و در عمل، نرخ رشد اقتصادی خیلی بیشتر از میزان پیش‌بینی شده می‌شود.

هم چنین سیاست دولت‌ها در زمینه خانواده نیز نوع زیاد در نگرش‌ها را آشکار می‌سازد. بدیهی است که کشورهای با جمعیت متراکم و بدون ذخیره مکانی، رشد طبیعی و ناخواسته جمعیتی بیشتری نسبت به کشورهایی که از نظر جغرافیایی وسیع هستند، ولی به نسبت آن از جمعیت اندکی برخوردارند، داشته باشند. برای حل این مشکل،

اغلب حکومت‌های جنوب شرقی آسیا، سیاست کنترل و توقف زاد و ولد را اتخاذ کرده‌اند. زیرا چنین عقیده دارند که نرخ‌های کنونی رشد جمعیت، طرح‌های توسعه را به طور جدی تهدید می‌کنند. این سیاست‌ها از دادن مجوز تأسیس مراکز تنظیم خانواده به منظور اشاعه شیوه‌های ضدبارداری تا محدود کردن تعداد فرزندان مجاز (در چین برای هر خانواده، یک فرزند) را شامل می‌شوند.

بدون کم‌اهمیت جلوه دادن تأثیر سیاست‌های اتخاذ شده، یادآوری این نکته ضروری است که در هر حال، تعیین میزان زاد و ولد، بیش از آن که در قدرت مجریان دولتی باشد، در دست افراد یک جامعه است. پژوهش‌های جامعه‌شناختی بسیاری که در سه قاره آسیا، اروپا و آمریکا انجام گرفته است، به نتایج مشابهی منتهی شده‌اند:

- بالا رفتن سطح زندگی و شهرنشینی، منجر به کاهش زاد و ولد و برعکس آن، توسعه نیافتگی، باعث ازدیاد جمعیت می‌شود.

- سطح آموزش زنان نیز تعیین‌کننده است. هر چند این عامل در بیشتر موارد در رابطه با عوامل قبلی است، اما پژوهش‌ها نشان می‌دهند آنجا که آموزش زنان نادیده گرفته شده است، میزان زاد و ولد هم چنان بالاست.

- بدون تردید جوامع بشری به صورت‌های گوناگون با کنترل زاد و ولد، برخورد می‌کنند. برای مثال، جهان مسلمان کم‌تر از جهان بودایی با این امر موافق است. اما، این عامل نسبت به عامل‌های پیشین، بسیار فرعی است.

دور باطل فقر: عدم سرمایه‌گذاری‌های کافی به خاطر کمبود سرمایه‌های لازم و به دلیل فقر کشور، به عنوان یکی از علل اصلی توسعه نیافتگی بر شمرده شده است. این رابطه به ویژه توسط نورسک (R. Nurske) طرح شده است که می‌توان آن را به این صورت خلاصه کرد: درآمد کم، پس‌انداز کم، تولید کم، سرمایه‌گذاری کم. این دور باطل، خطر دایمی شدن چنین وضعیتی را آشکار می‌کند. اما راه‌حلی در این زمینه وجود دارد. در واقع یک منبع مالی بیرونی می‌تواند این وضعیت را تغییر دهد. مناسب بودن این راه‌حل، البته بدیهی است، اما اینکه کافی باشد، مسأله دیگری است. آن‌طور که استنباط می‌شود، نابرابری کشورهای گوناگون در حال توسعه، رابطه چندان روشنی با اهمیت نسبی منابع مالی بیرونی ندارد؛ ناپویان و کره جنوبی در واقع پس از متوقف شدن کمک مالی آمریکا، پیشرفت‌های قابل توجهی داشته‌اند.

از سوی دیگر، ناتوانی و کاستی‌های سازمان اجتماعی را می‌توان به صورتی اجمالی بر شمرده: ساختارهای اجتماعی کم تحول یافته؛ دلایل این عدم تحول از این قرارند: عدم تحرک سازمان‌های به ارث برده شده، دفاع از وضعیت

موجود که اقلیت‌های برخوردار از مزایای برتر از آن حمایت می‌کنند و فاصله اجتناب‌ناپذیر میان تکامل روحیات و عادات و آهنگ آشکارا سریع‌تر تکامل تکنیکی و اقتصادی که باعث پیچیدگی مرجه بیشتر می‌شود. هم‌چنین باید به عدم کفایت برگزیدگان اشاره کرد. حرکت جامعه همیشه به وسیله بخشی از جامعه که از آموزش کامل‌تر برخوردار بوده، هدایت شده است که این یا آن شکل از قدرت را در اختیار دارد. اما این برگزیدگان در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته، از کفایت لازم برای اداره امور جامعه برخوردار نیستند. ضمناً باید به تعداد این افراد که نسبت به تمام جمعیت یک کشور، بسیار اندک است، اشاره کرد. هم‌چنین باید توجه داشت که کمبود افراد آموزش‌دیده و صاحب صلاحیت باعث می‌شود که برای پرکردن این خلأ، مدارک تحصیلی و گواهی‌های صلاحیت، بدون زمینه لازم به افراد داده شود. در واقع می‌توان گفت که عدم کفایت کمی، به عدم کفایت کیفی می‌انجامد. به علاوه، وسوسه طبیعی نخبگان یعنی خودبزرگ‌بینی در جوامعی که همه چیز، طبقه رهبری را از توده مردم جدا می‌کند، به شدت امکان بروز پیدا می‌کند.

عامل دیگر، کم‌توجهی یا نادیده گرفتن آموزش زنان در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته است که نه تنها بر جمعیت فعال کشور که بدتر از آن بر بنیان‌های زندگی روزانه، تأثیری بسیار منفی دارد. از سوی دیگر، آموزش فکری همیشه با نیازهای اقتصادی مدرن کاملاً همخوانی ندارد. در این میان، آموزش‌های بینابینی و تکنیکی غالباً نادیده گرفته شده‌اند. بدین ترتیب در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته، کمبود کادرهای بینابینی، تکنسین و کارگران ماهر به شدت احساس می‌شود. در حالی که در پاره‌ای مواقع، این کشورها از مازاد تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی برخوردار هستند. برای نمونه، هند کادرهای عالی اضافی خود (و اغلب با کیفیت بالا) را صادر می‌کند و این درحالی است که توسعه هند به خاطر کمبود کادرهای بینابینی، به تأخیر افتاده است.

شکندگی ساختارهای دولتی؛ ظهور ملی‌گرایی نه‌اجماعی در کشورهای توسعه‌نیافته، یک عامل منفی به حساب می‌آید. گسترش بیگانه ستیزی در این کشورها متداول و همراه با خشونت است. دولت متمرکزکننده (حتی با بودن یک قانون اساسی فدرالی)، باعث انفجار تضادها می‌شود و پدیده «اقلیت‌ها» را تشدید می‌کند.

همان‌طور که گفته شد، اکثر دولت‌های جهان سوم به صورتی ناقص اداره می‌شوند. هم‌چنین باید یادآور شد که پرسنل اداری افزون بر نیاز، باعث تأثیرات مخرب می‌شود. تباهی اقتصاد ملی به علت تسورم کادر اداری و فساد گسترده دست‌اندرکاران اجرایی در مقابل تعداد بسیار زیاد

شاغلین با دستمزد کم، به سرعت رخ می‌دهد. بیشتر اداره‌ها و نهادهای دولتی و اصلی، در پایتخت واقع شده‌اند، در حالی که بخش اعظم کشور از حداقل امکانات برخوردار است.

تبیین بر اساس علل بیرونی؛ این دیدگاه بر جنبه‌های ذیل تأکید دارد:

خرده تولید امپریالیسم: تئوری توسعه‌نیافتگی ناشی از امپریالیسم سرمایه‌داری، دیدگاهی است که علل بیرونی را باعث توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم می‌داند. تأثیر زیاد و پیوسته این نظریه، توضیح جامع‌تری را طلب می‌کند. این نظریه مربوط به تفسیرهای گوناگون مارکسیستی مبتنی بر اصل دیالکتیک است. در اینجا، مبارزه طبقاتی، به صورت ضدیت بین «مرکز» (در معنای اقتصادی آن) استیلاطلب و «پیرامون» استثمارشده، طرح می‌گردد. از این دیدگاه، سلطه مرکز، نتیجه تناقض‌های درونی نظام نسبتاً قدرتمند سرمایه‌داری است که برای یافتن راه چاره معضلات اقتصادی خود، با امپریالیسم سیاسی، حمایت می‌شود. توسعه‌نیافتگی چیز دیگری جز تأثیر مخرب کاپیتالیسم جهانی نیست. این دیدگاه، چگونگی این تأثیر را در این عوامل می‌بیند:

از طریق تبادل نابرابر: کشورهای توسعه‌یافته در تجارت خود با جهان سوم، در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند قیمت‌هایی روز به روز

### بدون تردید جوامع بشری به صورت‌های گوناگون با کنترل زاد و ولد، برخوردار می‌کنند. برای مثال، جهان مسلمان کم‌تر از جهان بودایی با این امر موافق است. اما، این عامل نسبت به عامل‌های پیشین، بسیار فرعی است.

زبان‌بخش‌تر را بر کشورهای در حال توسعه تحمیل کنند. بدین ترتیب، کشورهای ثروتمند با توسل به ترفندهای گوناگون، ارزش اضافی کشورهای در حال توسعه را به خود اختصاص می‌دهند و روز به روز ثروتمندتر می‌شوند و از این طریق، منافع انحصاری اقتصادهای کاپیتالیستی را تحکیم می‌بخشند.

امانوئل (A. Emmanuel) معتقد است که تمام طبقات اجتماعی کشورهای توسعه‌یافته با مسئولیت مشترک، شریک «چپاول جهان سوم» که پرولتاریای «مرکز» نیز از آن بهره‌مند شده است، هستند. نخستین ایراد به این نظر آن است که هیچ دلیل جدی در زمینه تباهی پیوسته مناسبات مبادله، وجود ندارد.

از طریق تقسیم بین‌المللی کار از نوع «پیمان استعماری»: صنعتی شدن کشورهای کنونی توسعه‌یافته، از لحاظ تاریخی، بعد از اولین موج استعمار و در ابتدای موج دوم آن، اتفاق افتاده است. قدرت‌های امپریالیستی به سادگی توانستند اقتصاد جهانی را به شیوه‌ای سازمان دهند که کاملاً به نفع آنها باشد. اگر انحصار تجاری در قرن نوزدهم، از شدت کمتری برخوردار بود، تقسیم نوین بین‌المللی کار، با ادعا کردن اصول مزایای مقایسه‌ای ریکاردو، تنها در جهت تحکیم بخشیدن آن گام برمی‌دارد. بدین ترتیب، در حالی که صنعت در اروپا و ایالات متحده رو به ترقی داشته است، کشورهای تحت سلطه به تولید مواد اولیه بسنده کرده‌اند. این نظریه، منعکس‌کننده دیدگاه رهبری طبقات در پایان قرن نوزدهم است. وضعیت جهان در دهه ۱۹۳۰، این دوگانگی را آشکار می‌کند. با وجود این، باید در توضیحات، جانب اعتدال رعایت شود. با مقایسه میان ژاپن و چین قرن نوزدهم، مشاهده می‌شود که ژاپن از مزایای بیشتری نسبت به چین در اواسط قرن نوزدهم برخوردار نبود، اما توانست با تکیه بر کشورهای کاپیتالیستی و با شیوه‌ای کاملاً مستقل، خود را صنعتی کند. مورد دیگر، هند است. اولین کارخانه‌های مدرن در سی ساله آخر قرن نوزدهم در هند، ابتدا توسط سرمایه‌گذاران بریتانیایی و سپس توسط سرمایه‌داران بومی، تأسیس شده‌اند. می‌شود گفت که نیازهای بهره‌برداری از مناطق استعماری، به تدریج صنعت آنها را گسترده کرده است. البته بعدها سرمایه‌های محلی در این بخش، مکان نخست را تصاحب کردند. در ابتدای قرن بیستم، شاهد نمونه‌های مشابه در چین و کشورهای بزرگ آمریکای لاتین هستیم. منطق کاپیتالیسم، با سعی در به حداقل رساندن هزینه‌های خود، خیلی زود پایه‌های پیمان قدیمی استعماری را از بن برانداخته است.

از طریق وارد کردن کاپیتالیسم در جهان سوم: این نظریه، تمام قابلیت‌های کاپیتالیسم برای ترقی دادن اقتصاد کشورهای عقب‌افتاده را رد می‌کند. به عقیده فرانک (G. Frank)، جهش سرمایه‌داری در جهان سوم «علت اصلی و دایم» توسعه‌نیافتگی است. هم‌چنین از دید S. Amin «مفاهیم غلط توسعه‌نیافتگی، جهان سوم و غیره می‌بایستی به نفع مفهوم شکل‌های سرمایه‌داری پیرامونی نفی شوند» که سرمایه‌داری پیرامونی، زائنده سرمایه‌داری «مرکز» است و تنها منجر به «توسعه توسعه‌نیافتگی» می‌شود. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا سرمایه‌داری که مارکسیسم نقش بسویای آن را در کشورهای صنعتی دیروز می‌پذیرد، در کشورهای در حال توسعه نقش کاملاً منفی دارد؟ دلایل ارائه شده در این زمینه را می‌توان چنین عنوان کرد:

- سرمایه‌داری حامل استثمار اجتماعی و تضاد طبقاتی است.

- سرمایه‌داری وارد شده از بیرون، موجب پیدایش حوزه‌های بسته اقتصاد مدرن وابسته به خارج می‌شود که دوگانگی و از هم‌گسختگی را تشدید می‌کند.

- برای اینکه بر بازار بیرونی متکی است. سرمایه‌داری پیرامونی، شیوه‌های تولید ماقبل صنعتی را از بین نمی‌برد، بلکه آنها را تحت سیطره خود در می‌آورد و تغییر می‌دهد، بدون آنکه آنها را ادغام کند. بنابراین، شکل‌های اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری پیرامونی، «تشکل‌های انتقالی بسته» خواهند بود. بدین ترتیب، «پورژواری کمپرادور»، اقلیتی بسیار کوچک و خودفروخته است که از امتیازات خود دفاع می‌کند.

اما در بسیاری از اقتصادهای ملی، بنگاه‌های اقتصادی سرمایه‌داری، ابتدا برای بازار داخلی فعالیت می‌کنند. هم‌چنین گستره دگرگونی‌های تحقق‌پذیرفته در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی، نظریه‌های محاصره مطلق را با مشکل مواجه می‌سازد. برای حل این مشکل، مفهوم «کشورهای کارگاهی» ظاهراً برای توجیه پیشرفت کشورهای صنعتی خاور دور و به منظور قبولاندن این موضوع که رشد این کشورها، رشدی مصنوعی و کاملاً وابسته به خارج می‌باشد، ابداع شده است. آنچه که پذیرفتنی نیست، نادیده گرفتن فرآیند یکپارچه‌سازی شکل گرفته در این کشورها و کم و بیش آغاز شده در دیگر کشورهاست.

به وسیله حفظ وابستگی: وابستگی یکی از موضوعاتی است که کشورهای در حال توسعه همواره از آن گله داشته‌اند، حتی آن‌که کشورهایی که به ثروت نسبی دست یافته‌اند. در این زمینه باید گفت که هیچ اقتصاد پیشرفته‌ای کاملاً مستقل و خودکفا نیست. با این همه، وابستگی متقابل به صورتی برابر میان شرکا اعمال نمی‌شود. اغلب فشاری که یک اقتصاد بیگانه بر یک اقتصاد ملی وارد می‌کند، بیشتر از تأثیر متقابل است. موضوع این است که وابستگی وجود دارد و بدین دلیل، بحث اقتصاد غالب و مغلوب هم موضوعیت پیدا می‌کند. تقریباً وضعیت تمام کشورهای در حال توسعه چنین است. اما این وابستگی بدین شیوه‌ها اعمال می‌شود:

- از طریق جایه‌جایی سرمایه؛ برای ممانعت از کاهش نرخ بهره، در آن گروه از کشورهای جهان سوم که پول کم‌تر، سود بیشتری را به همراه دارد، عرصه‌ای مساعد برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌داری «مرکزی» وجود دارد. بدین ترتیب، اقتصادهای ملی آنها در معرض تحت استثمار قرار گرفتن توسط مراکز تصمیم‌گیری خارجی خواهند بود و توسعه شرکت‌های چندملیتی (یا فراملیتی)، ترجمان معاصر آن می‌باشد.

از سوی دیگر، با توجه به اینکه سودهای به دست آمده توسط سرمایه‌گذاری‌های خارجی، به بیرون از کشورهای جهان سوم سرازیر می‌شوند، بنابراین، جریان مالی از کشورهای فقیر به سمت کشورهای غنی می‌باشد. این جریان بایستی متوقف گردد و جریانی برعکس با بهره‌مندی بیشتر از پرداخت‌ها، برقرار گردد. اگر برای پرهیز از تسلط مستقیم سرمایه خارجی، عاملان اقتصاد ملی از طریق وام‌های گرفته شده از کشورهای غنی، سرمایه‌گذاری‌های خود را تأمین کرده‌اند، شرایط

### با توجه به اینکه سودهای به دست آمده توسط سرمایه‌گذاری‌های خارجی، به بیرون از کشورهای جهان سوم سرازیر می‌شوند، بنابراین، جریان مالی از کشورهای فقیر به سمت کشورهای غنی می‌باشد.

بازپرداخت ممکن است همان تأثیرات نامتعادل‌کننده را بر نراز خارجی، یا کاهش نقدینگی موجود داخلی داشته باشد؛ هم‌چون چند مورد از کشورهای آمریکای لاتین. به علاوه، فرار سرمایه‌های ملی به سمت کشورهای سرمایه‌داری، سود مالی خالص مهمی است که معمولاً کشورهای غنی از کشورهای فقیر می‌گیرند. واقعیت‌هایی از این نوع، ثابت شده‌اند. اما آیا آنچه که در موافقی و در باره‌ای مکان‌ها واقعیت دارد، قابل تعمیم است؟ سازمان اپک نمونه‌هایی از دگرگونی خیره‌کننده در زمینه برداشت درآمد سالانه را به ما عرضه کرده است. نظریه کاهش نرخ بهره در درازمدت، بسیار نامطمئن است. از سوی دیگر، مشاهده می‌شود که سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های فراملیتی در کشورهای توسعه‌یافته، سریع‌تر از کشورهای در حال توسعه افزایش می‌یابد. تناقض دیگر اینکه اگر بهره‌ها در کشورهای جهان سوم خیلی بیشتر است، چرا سرمایه‌های جهان سوم به سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه‌یافته تمایل دارند.

- از طریق تکنولوژی؛ تنها کشورهای توسعه‌یافته هستند که می‌توانند از عهده هزینه سنگین فعالیت‌های پژوهشی برآیند. از این رو این کشورها تقریباً انحصار نوآوری‌ها را در اختیار دارند. بدین ترتیب، کشورهای در حال توسعه از سه نظر مستحکم زبان می‌شوند: اول آنکه محکوم به دنباله‌روی از جریان هستند، دوم اینکه می‌بایستی بهای گزافی برای رسیدن به آن بپردازند و سرآخر اینکه این نگرانی را دارند که اگر به طور جدی عقب

مانند، به خزانه‌دار تکنولوژی‌هایی که ضرورتاً با وضعیت آنها سازگار نیست، تبدیل شوند.

اعمال فشار از طریق مجتمع‌های نظامی. صنعتی؛ شور و شوق مبارزات ضد استعمار و «ضدامپریالیستی» به طور کلی تا اواسط سال‌های دهه ۷۰، نقش تعیین‌کننده‌ای را در این جریان ایدئولوژیکی بازی کرده است. این حال و هوا را در میان روشنفکران «غربی» که نقش مبلغان این ایدئولوژی را بازی می‌کردند و بخش عظیمی از سیاست‌های توسعه را تحت تأثیر قرار داده‌اند، می‌یابیم.

فریبان شتاب تاریخ: همان‌طور که می‌دانیم، حدود یک قرن و نیم پیش، پیشرفت تکنیکی هنوز کند بود. تکنیک، مواد ساده و نسبتاً کم هزینه راه کار می‌گرفت، به طوری که کشورهای از نظر تکنولوژی عقب‌مانده می‌توانستند به سادگی به پیشتازان ملحق شوند. اما از اوایل قرن بیستم به بعد، آهنگ تحول تکنیکی، بیش از پیش جزئی از توسعه علمی شده است. از آن زمان تاکنون فاصله میان کشورهای پیشرفته و کشورهای عقب‌مانده، به صورت نگران‌کننده‌ای افزایش یافته است و احتمال این که این فاصله هرگز از میان نرود، وجود دارد. از این رو، یک نوع حس بدبینی در مورد آینده جهان سوم پدید آمده است. اما این بدبینی همان‌طور که موفقیت‌های متعدد نشان می‌دهند، یقیناً مبالغه‌آمیز است.

همان‌طور که از دلایل ارائه شده برمی‌آید، هرگونه نظریه مطلق در مورد چراهای توسعه‌نیافتگی، گمراه‌کننده می‌باشد. مجموعه تزه‌ای ارائه شده، به طور قطع حاوی کمبودهایی می‌باشد. این تزه‌ها در حالت کنونی، متناقض هستند. در صورتی که از مطلق‌گرایی بپرهیزیم، متوجه می‌شویم که عناصری از نظریه‌های گوناگون، می‌توانند موضوع را روشن‌تر کرده و در کنار هم، درصد حل مشکل برآیند. از این رو باید تنوع و پیچیدگی عللی را که باعث فاصله‌گیری کشورهای جهان سوم از کشورهای توسعه‌یافته شده‌اند، پذیرفت.

#### منابع مورد استفاده:

- 1- Brunel S., Tiers-Monde. Controverses et realite, ed. Economica/Liberte sanafrontiere, 1987.
- 2- D.C. Lambert, Les economies du Tiers-Mondés, coll. U, 1974.
- 3- Gourou P., Terres de bonne esperance, le monde tropical, Plon, 1982.
- 4- Amin S., Le developpement inegal. Les Editions de Minuit, 1973.
- 5- Sorman G., La nouvelle richesse des nations, Fayard, 1987.
- 6- La revue economique Tiers-Monde, P.U.F. trimestrielle.